

## مداخله خارجی و فقدان الگوی بومی توسعه در آسیای جنوب غربی

امین دیلمی معزی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۰۹

### چکیده

پژوهش پیش روی بر آن است که حضور دامنه دار و گسترده قدرتهای خارجی در امور امنیتی، سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی و آموزشی کشورهای حوزه آسیای جنوب غربی مانع از آن شده است که کشورهای منطقه مذکور سازو کارهای مشارکت جمعی را شناسایی و نهادینه سازند. منطقه آسیای جنوب غربی با وجود برخورداری از موقعیت ویژه ژئواستراتژیک، ژئوآکونومیک و ژئوکالچر و برخورداری از منابع انسانی قابل توجه، به واسطه مداخله قدرتهای بیگانه نتوانسته است مشارکت بومی و گروهی و تبدیل خودیار فرصتها را تمرین کنند و قابلیتهای خود را افزایش دهند. حضور قدرتهای بیگانه از دو خواستگاه برخوردار است که یکی به تمایلات این قدرتها به مداخله در امور کشورهای منطقه آسیای جنوب غربی باز میگردد و خواستگاه دیگر آن نیز به تمایلات کشورهای منطقه مذکور به وارد ساختن قدرتهای خارجی در جهت رفع نیازهای آنها بالاخص نیازهای امنیتی باز میگردد. چنین تمایلاتی زمینه ساز مداخله فزاینده قدرتهای خارجی را فراهم آورده است که ماحصل آن فقدان شکوفایی قابلیتهای هیئت‌های حاکمه کشورهای حوزه مذکور جهت تمرین و بکارگیری ابتکارات مشارکت گروهی و سازو کارهای اقدام جمعی در مسیر توسعه و پیشرفت می باشد.

**واژه‌گان کلیدی:** نظام بین الملل، خاورمیانه بزرگ، محذورات بین المللی، نظام کلان، نظام تابع، آسیای جنوب غربی.

۱- استادیار علوم سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. (نویسنده مسئول)

## مقدمه

منطقه بزرگ جنوب غربی آسیا با وجود برخورداری از منابع عظیم انسانی (شامل بیش از ۵۰۰ میلیون نفر که عمدتاً جوان هستند) و طبیعی (شامل نفت و گاز، سنگهای معدنی، موقعیت ویژه ارتباطی و ذخایر دریایی و ...) و موقعیت فرهنگی و تمدنی (گهواره سه دین بزرگ) نتوانسته است ظرفیتهای خود را جهت توسعه پایدار شناسایی کرده و همکاریها را به صورت ساختار ویژه در آورند. در مناطق متعدد جهان در اروپا در قالب اتحادیه اروپا، آمریکای شمالی در قالب نفتا، آمریکای جنوبی در قالب مرکوسور، آسیای جنوب شرقی در قالب آسه آن و شرق دور در قالب همکاریهای دو-چند جانبه شکل گرفته است؛ با این حال آسیای جنوب غربی نتوانسته است به چنین تجربیاتی دست یابد.

برشمردن عوامل و دلایل سلبی فقدان شکل گیری الگوهای همکاری و مشارکت جمعی در جهت توسعه و پیشرفت نیازمند فرصتی فراختر است، اما این پژوهش تلاش دارد تا به نقش نظام بین الملل بالاخص پویش قدرت در نظام که در قالب رقابت و نزاع برای گسترش دامنه نفوذ در مناطق مذکور است، به عنوان عاملی بنیادی در ممانعت از تمرین همکاری جمعی توسط کشورهای حوزه آسیای جنوب غربی پردازد. در همین راستا سؤالات پژوهش اینست که "رقابتهای قدرتهای خارجی چه اثری در فقدان شکل گیری الگوهای منطقه ای از همکاری جمعی داشته و این رقابتهای از چه عواملی ناشی می شود؟"

## چارچوب تحلیلی

منطقه بزرگ آسیای جنوب غربی به عنوان یک نظام فرعی در درون نظام کلان (کل سیستم بین الملل) می باشد و لذا از فعل و انفعالات، کنشها و واکنشها و ساختار و پویش

قدرت درون نظام تأثیر می پذیرد (برای مطالعه بیشتر رک: قوام، ۱۳۸۰: ۶-۱۴). با توجه به اینکه آسیای جنوب غربی بیشتر وارد کننده قدرت است تا صادرکننده آن، لذا سطح تحلیل کلان جهت تشریح چرایی عدم شکل گیری الگوهای توسعه در منطقه بزرگ آسیای جنوب غربی بکار می رود.

"کنث والتز" بنیانگذار سیاست بین الملل مدرن - سرآمد تحلیلگران و نظریه پردازانی است که از سطح تحلیل کلان جهت بررسی علمی رفتار دولتها درون نظام بهره می برد. علاوه بر وی افرادی مثل پاتریک مورگان نیز به سطح تحلیل کلان به عنوان زاویه ای برای بررسی رفتار دول بهره برده است. آنچه در این سطح تحلیل مطرح است دو مؤلفه ساختار و پویای قدرت در نظام است (رک: سیف زاده، ۱۳۷۸: ۳-۴۲).

در طی دوره جنگ سرد رقابت دو بلوک شرق و غرب موجب دسته بندیهایی در درون نظام شده است. ایالات متحده آمریکا بر اساس الگوی ژئواستراتژیک اسپایکمن به واسطه ترتیباتی چون ناتو در اروپا، سنتو در خاورمیانه، سیتو در جنوب آسیا، آنزوس در حوزه پاسیفیک و قراردادهای دو جانبه

امنیتی با ژاپن و کره جنوبی حلقه ای به هم پیوسته از متحدین را فراهم آورد که برابر شوروی و اعمار آن که بر هارتلند حاکم بودند بایستند و مانع از نفوذ آن به دیگر نقاط گردند. لذا در عصر دو قطبی خاورمیانه مستقیم در معرض سیاست خارجی قدرتهای بزرگ بود و یکی از نقاطی بود که تلاش برای گسترش نفوذ در آن به طور دامنه داری در جریان بود.

بعد از فروپاشی شوروی اگرچه از اهمیت مناطق در سیاست خارجی آمریکا کاسته شده اما چنین وضعیتی در مورد خاورمیانه مصداق پیدا نکرده است. به عبارت دیگر

خاورمیانه و نواحی اطراف آن (آسیای مرکزی، قفقاز جنوبی و قسمتی از آسیای جنوبی) به واسطه برخورداری از منابع انسانی و طبیعی از نظر واشنگتن بیش از پیش اهمیت یافت و لذا تلاش برای گسترش و تعمیق نفوذ در این منطقه بزرگ که به عنوان آسیای جنوب غربی شناخته می شود وجهه همت ایالات متحده و قدرتهای فرامنطقه ای چون اروپا، روسیه، انگلستان و حتی قدرتهایی چون چین و هندوستان قرار گرفته است. لذا می توان گفت که آسیای جنوب غربی همچنان یکی از کانونهای اصلی سیاست خارجی قدرتهای بزرگ است و از فعل و انفعالات سیاسی که در خارج از منطقه طراحی و مدیریت می شود متأثر می باشد.

### اهمیت آسیای جنوب غربی در نظام بین الملل

گستره آسیای جنوب غربی به واسطه برخورداری از موقعیت ژئواستراتژیکی، ژئواکونومیک و ژئوکالچر از اهمیت فزاینده در عصر بعد از فروپاشی شوروی برخوردار گردید. پایان جنگ سرد به معنی پایان رقابتهای استراتژیک نبوده است. اگرچه ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت فائقه بعد از فروپاشی ابرقدرت شرق جلوه شده است، اما همچنان رقابتهای استراتژیک این کشور با روسیه، چین و اروپا در گستره آسیای جنوب غربی جریان دارد. هر یک از قدرتها متناسب با شرایط محیط داخلی و بین المللی با بهره گیری از ابزارهایی در صدد حفظ و گسترش نفوذ در آسیای جنوب غربی هستند. مخصوصاً ایالات متحده که نفوذ در این منطقه را از الزامات تحقق هژمونی خود یافته است. لذا در فضای پس از نظام دو قطبی رقابت قدرتهای بزرگ برای پرکردن آسیای جنوب غربی

اهمیت فزاینده ای به این گستره ارضی به لحاظ استراتژیک بخشیده است، بطوریکه می توان گفت آسیای جنوب غربی به مثابه اتاق فرمان سیاست بین الملل تلقی می گردد. اما جنوب غربی آسیا به لحاظ امنیتی نیز اهمیت زیادی دارد. این گستره شامل کشورهای است که با مسائل امنیتی عدیده ای دست به گریبان است، مخصوصاً مسائل امنیتی داخلی که بنا بر گواه تاریخ پس از فروپاشی شوروی حوادث خونینی را آفریده است. این کشورها با مسائلی چون فقدان تکوین ناسیونالیسم، بی ثباتی سیاسی، اقتدار و سرکوب، بحرانهای قومی و فرقه ای، چالش ناسیونالیسم، اختلافات ارضی و مرزی، کشت و قاجاق مواد مخدر و داروهای روانگردان، حضور سازمانهای تروریستی و گروهایی که تمایلات تجدید نظر طلبانه دارند (نظیر طالبان و ...) دست به گریبان است.

برژینسکی در کتاب "بازی بزرگ شطرنج" که در سال ۱۹۹۷ به نگارش در آورده در نقشه اوراسیا بخشی را مشخص می کند که اتفاقاً با گستره آسیای جنوب غربی همخوانی دارد. وی نام این بخش از اوراسیا را "محیط جهانی تراوش نبردهای خونین"<sup>۱</sup> نام نهاده است. وی عوامل ناامنی و تهدیدات این منطقه را برمی شمارد و معتقد است که ممکن است در این گستره حوادثی شبیه آنچه در بالکان رخ داده، روی دهد (Brzezinski, 1997, 5). سونل کوهن در کتاب "جغرافیا و سیاست در جهان تقسیم شده"<sup>۲</sup> که قبل از فروپاشی شوروی نوشته شده، نیز گستره خاورمیانه ای اوراسیا را در قالب منطقه درهم<sup>۳</sup> (شکننده) معرفی نموده است. وی می گوید این منطقه به لحاظ سیاسی منطقه ای نامتجانس است و در آن منطقه هر دو ابرقدرت جا پایی دارند. وی اشاره میکند که مناطق

1. The Global Zone of Percolating Violence

2. Geography and Politics in a World Divided

3. Shatterbelt

ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک ثابت و بی حرکت نیستند (به نقل از مجتهد زاده، ۱۳۸۱: ۲۰۱-۱۹۹). با توجه به اینکه بعد از روپاشی شوروی کشورهای حوزه آسیای مرکزی، قفقاز، خاورمیانه و جنوب آسیا دارای شرایط نسبتاً مشابهی به لحاظ امنیتی، سیاسی، اقتصادی و بالخصوص فرهنگی مشابهی هستند، لذا می توان این گستره را یک منطقه به حساب آورد. وزارت خارجه آمریکا این گستره ارضی را در قالب "خاورمیانه بزرگ" مورد شناسایی قرار داده است، اما به نظر می رسد همان آسیای جنوب غربی اصطلاح مناسبی باشد.

نکته مهم این است که هرگونه تهدیدی در حوزه جنوب غرب آسیا به دیگر نقاط جزیره جهانی (اروپا، آسیا و آفریقا) سرایت خواهد کرد. آسیای جنوب غربی در مرکز چهار منطقه اروپا، شرق دور، آسیای جنوبی و آفریقا قرار دارد و در مجاورت آنها است و لذا در صورتی که ناامنی و تهدیدی از آسیای جنوب غربی از کنترل خارج شوند، به آن نواحی کشیده خواهد شد و به عبارتی کل سیستم بین الملل را ناامن خواهد کرد. علاوه بر آن نباید از منابع نفت و گاز این منطقه قافل شد که که به مثابه شریان حیاتی اقتصاد جهانی است که در صورت ایجاد خلل در تولید و صادرات آن اقتصاد جهانی نیز متأثر خواهد گردید.

اما آسیای جنوب غربی به لحاظ اقتصادی نیز اهمیت فزاینده ای یافته است. مخصوصاً بعد از فروپاشی شوروی و برجسته تر شدن مؤلفه اقتصاد در سیاست نگاه به منطقه آسیایی جنوب غربی نیز تغییراتی داشته است. از رویکرد ژئواکونومی این گستره اهمیت بی بدیلی یافت. بخشی از مزیت اقتصادی این منطقه به منابع سرشار انرژی آن باز می گردد. این

1. Great Middle East

منطقه بزرگ در برگیرنده دو انبار انرژی جهان در خلیج فارس و دریای خزر است که ۷۰ درصد ذخایر نفتی و ۴۰ درصد ذخایر گاز جهان را شامل می‌شود. در مجموع این منطقه ۷۵ درصد کل منابع انرژی جهان را در خود جای داده است. جفری کمپ این دو ذخیره را در داخل یک بیضی نشان داده و آنرا بیضی انرژی می‌نامد. از دیدگاه وی هارتلند مکیندر از فردای فروپاشی شوروی جابجا شده و به منطقه بیضی شکل انتقال یافته است (به نقل از مجتهد زاده، ۱۳۸۱: ۵-۲۸۴).

اما بعد دیگر اهمیت ژئواکونومیک آسیای جنوب غربی در موقعیت جغرافیایی این منطقه در تجارت جهانی است. همانطور که گفته شد این منطقه بزرگ در مرکز مناطق اروپا، خاور دور، آسیای جنوبی و آفریقا قرار دارد. به عبارت دیگر این منطقه در مرکز سه قطب اقتصاد جهانی در اروپا، شرق دور و جنوب آسیا است و لذا از موقعیت ترانسپورتی خود در تجارت جهانی سود می‌برد. ارائه طرحهایی چون کریدور شمال ° جنوب و شرق- غرب که در آنها ایران نقش بارزی دارد، نشان دهنده تلاش منطقه برای بالفعل ساختن این گونه قابلیتها است.

وجود جمعیت جوان و تحصیلکرده و صاحب فن نیز از دیگر مزایای آسیای جنوب غربی است. توسعه نیازمند نیروی انسانی صاحب تخصص است و این در حالست که کشورهایی نظیر ایران و ترکیه و تا حدودی پاکستان و برخی کشورهای حوزه آسیای مرکزی دارای چنین قابلیت هستند. با توجه به اینکه در برخی از کانونهای اقتصادی محدودیتهایی در زمینه نیروی انسانی وجود دارد (مخصوصاً اروپا که با مشکل پیری جمعیت روبرو است) این امکان وجود دارد که برخی از فعالیتهای اقتصادی آنان به این منطقه واگذار

گردد که در نتیجه این اقدام شاهد رشد اقتصادی خواهد بود و بالتبع جایگاه مناسبتری را در ساختار تقسیم کار اقتصاد جهانی بدست خواهد آورد.

آسیای جنوب غربی از رویکرد فرهنگی نیز حائز اهمیت در خور توجهی است. محیط تمدنی و فرهنگی منطقه به طور کلی تحت سیطره تمدن اسلامی است و این در حالیست که از رویکرد رئالیستهای چون هانتینگتون، امروزه نزاع تمدنی میان غرب و اسلام جای نزاعهای ایدئولوژیک عصر جنگ سرد را گرفته است. البته این اسلام نبود که تمدن غرب را به چالش کشیده باشد، بلکه بالعکس این تمدن غربی بود که تمدن اسلام را به مبارزه طلبیده است. نظام بین الملل اخیراً شاهد ظهور موج جدیدی از بیداری اسلامی بوده که در واقع واکنش تمدن اسلام به تهاجمات تمدن غرب است.

### گرایش‌های قدرتهای فرا منطقه‌ای به آسیای جنوب غربی

از وقتی که نظام دولت در سال ۱۶۴۸ شکل گرفته اوراسیا مهمترین کانون سیاست بین الملل بوده است. بعد از فروپاشی شوروی (به دنبال تحولات سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱) باز هم اوراسیا در مرکز توجهات قدرتهای بزرگ قرار دارد. مواردی که در بالا ذکر شد عمده دلائل اهمیت آسیای جنوب غربی است و آنرا در مرکز توجهات قدرتهای خارجی قرار گرفته است.

در یک مطالعه مقایسه‌ای ریچارد فالک و اندرو مندلویتز<sup>۱</sup> در بررسی سیستمهای تابع به بازیگر مداخله‌گری اشاره می‌کنند که به لحاظ جغرافیایی جزئی از سیستم نیست، ولی به لحاظ سیاسی دارای اهمیت و اعتبار جدی است. با توجه به ساختار قدرت در نظام جهانی

<sup>۱</sup>. R.Falk ° A.mendlvitz



می توان نقش و نفوذ قدرتهای بزرگ جهان را در سیستم های منطقه ای در این قالب بررسی کرد. عوامل مداخله گر در سیستم های تابع (منطقه ای) از ابزارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی برای تحقق اهداف و اجرای سیاست های خود بهره می برند (Falk & Mendlvitz, 1973:349).

اهمیت چند بعدی آسیای جنوب غربی انگیزه های لازم را برای ورود قدرتهای فرامنطقه ای فراهم می آورد که یکی از خواستگاه های جهانی شدن سیاست منطقه است. این مداخلات امکان تمرین و آموزش سیاسی مشارکت گروهی و ساختاریزه کردن همکاریها در جهت توسعه را در هیئتهای حاکمه کشورهای منطقه از بین می برد و موجب می شود تا در چارچوب سیاستهای قدرتهای بزرگ حرکت کنند که البته با توجه به ملاحظات و منابع آن قدرتها طراحی می شود و نه لزوماً نیازمندیهای کشورهای منطقه. نوع و نحوه نفوذ قدرتهای فرامنطقه ای هر یک نیازمند پژوهش مستقلی است، اما این پژوهش تلاش دارد تا به فراخور فرصت و اهمیت به آنها پردازد.

ایالات متحده آمریکا مهمترین و بانفوذترین قدرت فرامنطقه ای در آسیای جنوب غربی است. سابقه تحکم این کشور در خاورمیانه به دوره جنگ سرد باز میگردد. قراردادهای نظامی و امنیتی با حکومت شاهنشاهی ایران، عربستان، بحرین، قطر، ترکیه و ... زمینه حضور نظامی این کشور را فراهم آورده بود که به واسطه نبرد تمام عیار با مارکسیسم و شوروی تعبیر می شد. بعد از فروپاشی شوروی نیز با اشتباه استراتژیک صدام در اشغال کویت (۱۹۹۱) زمینه بازگشت این کشور به منطقه محیا شد. به واسطه حملات انتحاری یازده سپتامبر و به دنبال آن اشغال دو کشور افغانستان و عراق حضور این کشور در منطقه آسیای جنوب غربی بیش پیش افزایش یافت.

آمریکا به دنبال اسامه بن لادن و شبکه القاعده که حملات یازده سپتامبر به آنها نسبت داده شده است، با همراهی مؤتلفین به افغانستان حمله برد. حمله به افغانستان در ساعت بیست و یک به وقت محلی در روز هفتم اکتبر ۲۰۰۱، با عملیات هواپیماهای آمریکایی و انگلیسی بر ضد مراکز و اهداف مورد نظر که شامل تأسیسات و ادوات نظامی طالبان بود، آغاز گردید. .... کابل در دوازدهم نوامبر تحت کنترل نیروهای آمریکایی در آمد. در نهایت آخرین مقاومتها نیز در قلعه تورا بورا (در ولایت قندوز) در ۲۵ و ۲۶ نوامبر در هم شکسته شد و افغانستان بطور کامل از سلطه طالبان خارج شد (wikipedia[A],2007).

با حمله و اشغال افغانستان آمریکا برای اولین بار به این نقطه از آسیای جنوب غربی وارد شد و حتی توانست در آسیای مرکزی نیز نفوذ کند. این مورد به واسطه برخورداری از پایگاه های نظامی خان آباد و مناس در ازبکستان و قرقیزستان فراهم شد. همینطور اخیراً واشنگتن تعدادی از نیروهایش را در آبشورون آذربایجان مستقر کرده است که بر گسترش نفوذ این کشور در قفقاز نقش تعیین کننده دارد.

هنوز چند ماهی از اشغال افغانستان نگذشته بود که بوش در یک سخنرانی در اکتبر ۲۰۰۲ به عراق تحت امر صدام حمله برده و مدعی شد که عراق تهدیدی برای صلح جهانی است و این تهدید از سابقه تجاوزات صدام، تلاش برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی و موشکها بالستیک و در نهایت حمایت از گروه های تروریستی (از جمله القاعده) بر می خیزد. حمله به عراق نیز در ۲۰ مارچ ۲۰۰۳ آغاز گردید و در نهایت آمریکا و مؤتلفین (شامل ۴۶ کشور) در ۹ آوریل بغداد را به تصرف خود در آوردند. .... صدام نیز در سیزدهم دسامبر دستگیر شد (wikipedia[B],2007).

اشغال عراق زمینه حضور نظامی گسترده ایالات متحده در خاورمیانه را موجب گردید. در حال حاضر این کشور [بیش از] ۲۰۰ هزار نفر نیروی نظامی در ۳۳ پایگاه خود در منطقه مستقر کرده است (به نقل از صفوی، ۱۳۸۵). البته از این تعداد ۱۶۰ هزار نفر در عراق مستقر هستند.

آمریکا پس از اشغال عراق کنترل صنعت نفت عراق را به دست گرفت و مانع از آن شد که دولت جدید عراق قراردادهای نفتی کلانی را با کشورهای مخالف حمله به عراق چون روسیه، فرانسه، آلمان و چین امضاء کند. شرکتهای نفتی کشورهای مذکور تنها اجازه یافتند تا در مناقصه های کوچک با دیگر شرکتهای رقابت نمایند (یزدانی و شجاع، ۲-۱۶۱).

بعد از اشغال عراق، واشنگتن در صدد برآمد تا ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه را متناسب با منافع خود و متحد استراتژیکش - اسرائیل - تغییر دهد و بر این اساس مجموعه ای از برنامه ها را در قالب " طرح خاورمیانه بزرگ " <sup>۱</sup> به آنها تحمیل کرد. این طرح دارای سه اولویت می باشد: گسترش دموکراسی و حکومت خوب، ساخت جامعه فرهیخته و توسعه فرصتهای اقتصادی. البته پژوهش در نظر ندارد این طرح را مورد بررسی قرار دهد (برای مطالعه بیشتر: Al-Hayat, 2004)، اما این طرح مداخله آشکار در امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای عرب منطقه برای حصول اهداف امنیتی بوده است.

در حالیکه واشنگتن اصلاحات از بالا را در خاورمیانه مدیریت می کرد، در قفقاز و آسیای مرکزی اصلاحات از پایین را حمایت مالی و سیاسی می نمود. اندکی پس از اشغال عراق جهان شاهد وقوع جنبشهای انقلابی به نام "انقلابهای رنگی" بوده است که در اوکراین (انقلاب نارنجی)، گرجستان (انقلاب سرخ) و قرقیزستان (انقلاب لاله ای یا زرد)

1. Great Middle East Plan

رخ داده و موجب شد که رهبران غربگرا در این جمهوریها جای رهبران طرفدار مسکو را بگیرند (Hill, 2005). البته احتمال داده می شد که جنبشهای مشابهی در روسیه سفید، مولداوی و آذربایجان شکل بگیرند. این مورد رقابتهای آمریکا و روسیه را وارد مرحله جدیدی کرد؛ به تعبیر دیگر گستره آسیای مرکزی و قفقاز عرصه رقابت واشنگتن و مسکو شده است.

از دیگر مداخلات ایالات متحده در منطقه در قالب ایجاد فضای تنش آلود در روابط ایران و کشورهای همسایه<sup>۵</sup> بالخصوص اعراب- جلوه گر شده است. این کشور تلاش گسترده ای را از مدتها پیش آغاز کرده تا کشورهای همسایه ایران را از آن ترسانده و زمینه دور کردن این کشورها را موجب گردد. این سیاست در مورد عراق تحت امر صدام نیز اجرا می شد. اخیراً کاخ سفید اعراب را از آنچه خطر ایران هسته ای می خواهند می ترساند، به آنها کمک تسلیحاتی می نماید و آنها را ترغیب می کند که علیه ایران به اتفاق خود مانور نظامی برگزار کنند. این استراتژی نقش تعیین کننده ای در فاصله گرفتن دو سوی خلیج فارس داشته است.

آمریکا در برخی پروسه های سیاسی داخلی کشورهای منطقه نقش مخربی ایفا کرده است. در عراق و لبنان به واسطه اقدامات آمریکا پروسه سیاسی با توفیق همراه نبوده است. برخی اقدامات واشنگتن در عراق همچون مسلح کردن قبایل، تحت فشار قرار دادن دولت نوری مالکی، چشم پوشی از اقدامات شرکتهایی چون بلک واتر و بازگرداندن حزب بعث به مشاغل سابق و ... موجب پیچیده تر شدن اقدامات سیاسی جهت حصول آشتی ملی در عراق در میان اقوام و فرقه شده است. همچنین در لبنان بحران سیاسی جاری که به واسطه قتل رفیق حریری رخ داده، بیش از پیش پیچیده گردید. با وجود اقدامات گسترده ای که

توسط ایران، فرانسه، مصر و عربستان و سوریه انجام شده تا این کشور از این بحران خارج شود، اما به واسطه مداخله منفی واشنگتن پروسه سیاسی به فرجام مناسبی دست نیافت و همچنان ناکام مانده است.

سطور فوق سعی داشته تا به طور کلی دامنه نفوذ و مداخلات ایالات متحده را در آسیای جنوب غربی نشان می دهد. آنچه واضح گردیده اینکه تقریباً هیچ یک از حوزه های سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای منطقه از دست اندازی کاخ سفید مصون نبوده است. بدون شک یکی از مهمترین آثار چنین مداخلات گسترده ای این است که به کشورهای منطقه اجازه نداده که آگاهانه اقدامات مقتضی را در جهت توسعه و پیشرفت شناسایی کنند و به بلوغ لازم دست یابند.

انگلستان نیز به طور سنتی در منطقه حضور و نفوذ دارد. بجز ایران و ترکیه موجودیت بقیه کشورهای منطقه خاورمیانه تحت نظر این کشور (اعراب در قالب قرارداد سایکس پیکو و یا اعلامیه بالفور در مورد اسرائیل) شکل گرفته است. تا دهه ۱۹۷۰ م شرق سوئز یکی از نقاطی بود که انگلستان در آن حضور مستقیم نظامی داشت، اما بعد از خروج نیروهایش از شرق سوئز نیز نفوذ خود را در میان حکام منطقه حفظ کرد. اخیراً در طی دوره حکومت تونی بلر در قالب دکترین "شانه به شانه" این کشور در هر بحرانی که ایالات متحده مداخله می کرد با او همراهی می نمود و لذا می بینیم که این کشور آمریکا را در حمله به افغانستان و عراق یاری رسانده است. به عبارت رساتر مهمترین متحد آمریکا انگلستان بوده است.

انگلستان یک دوره فرماندهی نیروهای ائتلاف را در افغانستان به عهده داشت (NATO, 2005:33) و همچنین رهبری عملیاتها در جهت مقابله با توسعه کشت خشخاش و تولید

تریاک را نیز برعهده دارد. این کشور با ۲۶ هزار نفر نیرو بعد از آمریکا از بیشترین تعداد نفرات در حمله به عراق برخوردار بود (wikipedia[C],2007). پس از اشغال مأموریت اداره سرزمینهای جنوبی عراق را بر عهده دارد. علاوه بر آن به همراه ایالات متحده بر صنعت نفت عراق نیز سلطه دارد. حتی در پرونده هسته ای ایران نیز سیاستی همسو با واشنگتن را برگزیده است که بر برخورد سختتر با ایران تأکید دارد. البته در جنوب آسیا و پاکستان نیز نفوذ گسترده ای دارد، زیرا هندوستان از مستعمرات آن کشور بوده است. حتی در سالهای اخیر بی نظیر بوتو پس از کودتای مشرف به لندن گریخته بود که این خود گواهی بر نفوذ انگلستان در مسائل جنوب آسیای است. اگرچه محدودیتهای پژوهش اجازه پردازش جزئیات بیشتر را نمی دهد، اما آنچه کاملاً آشکار است اینکه انگلستان یکی از قدرتهای فرامنطقه ای ذی دخیل در آسیای جنوب غربی بالاخص خاورمیانه و جنوب آسیا است.

روسیه نیز دهه های متمادی در آسیای جنوب غربی نفوذ و سلطه داشته است. تا قبل از فروپاشی شوروی، آسیای مرکزی و قفقاز بخشی از جغرافیای ارضی شوروی سابق بوده است و تحت سلطه حاکمیتی مسکو قرار داشتند. در عین حال در خاورمیانه نیز رقابت تنگاتنگی را با بلوک غرب بالاخص آمریکا در جهت گسترش نفوذ داشت. پس از فروپاشی شوروی مسکو در قالب گفتمان ژئوپلیتیکی "خارج نزدیک"<sup>۱</sup> خاطر نشان کرد که جمهوریهای شوروی سابق در حوزه منافع ملی روسیه قرار دارد و به نوعی از سایر قدرتها خواست که در این حوزه وارد نشده و به منافع کرملین احترام بگذارند. آنها با اتخاذ تدابیری چون تشکیل کشورهای مشترک المنافع (CIS)، پیمان امنیتی تاشکند و اخیراً

<sup>۱</sup>. Near Abroad

پیمان شانگهای (با مشارکت چین) سعی داشته تا نفوذ خود را در آسیای مرکزی حفظ کرده و حتی گسترش دهند. بدین صورت توجه کشورهای آسیای مرکزی از همسایگان جنوبی به همسایگان شمالی معطوف شده است.

روسها اخیراً حضور نظامی خود را در آسیای مرکزی تشدید کرده اند و نیز تلاش دارند تا با اتخاذ تدابیر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جمهوریهای آسیای مرکزی و قفقاز را از تجربه انقلاب رنگی دور سازند (بازتاب، ۱۳۸۵). همچنین روسیه در بحران هسته ای ایران ذی نفع است و البته سعی کرده تا موضع مستقلی اتخاذ کند. این کشور در زمینه سیاسی، اقتصادی، انرژی و فروش سلاح با ایران همکاریهای دارد. این کشور در ماه های اخیر اقداماتی انجام داده که به معنی بازگشت آنها به خاورمیانه است. روسها تمایل خود را به بازگشایی پایگاه دریایی تارتاس در سوریه اشاره کردند (نوری [الف]، ۱۳۸۶) و همچنین یک موافقتنامه تحت عنوان "شانگهای-افغانستان" به امضاء رساندند که از دید تحلیلگران مسائل استراتژیک به معنی بازگشت روسیه به افغانستان است (نوری [ب]، ۱۳۸۶: ۹-۵۸). بر اساس آنچه گفته شد روسیه بر نوار شمالی آسیای جنوب غربی سلطه دارد و تلاش می کند تا این سلطه را در خاورمیانه نیز گسترش دهد.

چین نیز در مسائل آسیای جنوب غربی دخالت دارند. چینها بیشتر رویکرد اقتصادی دارند و لذا روابط آنها با مجموعه کشورهای آسیای مرکزی با منطقی اقتصادی برقرار شده است. اما به واسطه رشد بنیادگرایی در آسیای مرکزی که می تواند بسترهای خیزش مسلمانان استان سین کیانگ را موجب گردند و همینطور قاچاق مواد مخدر و داروهای روانگردان، پکن نیز در پیمان شانگهای با طرحهای نظامی هماهنگ شده است. البته این پیش بینی وجود دارد که چینها ناگزیر خواهند شد تا سیاستهای اقتصادی خود را با

سیاستهای نظامی متوازن سازند. چین به عنوان یک کشور با میزان رشد اقتصادی بالا (تقریباً ۱۰ درصد) ناگزیر است به منابع نفت خاورمیانه نگاه ویژه ای داشته باشد. سال ۲۰۰۶ یک قرار داد ۷۰ میلیارد دلاری در زمینه استخراج گاز با ایران امضاء نموده است. البته میزان واردات نفت از عربستان بیش از ایران است. بر این اساس چین را نیز باید یکی از قدرتهای خارجی ذیدخیل در منطقه آسیای جنوب غربی دانست.

هندوستان نیز در پروسه های سیاسی و امنیتی جنوب غرب آسیا مداخله می کند. البته بیشتر این مداخلات در حوزه پاکستان و افغانستان، خاورمیانه و آسیای مرکزی است. اتل بیهاری واجپائی نخست وزیر اسبق هند در یک سخنرانی به صراحت محیط امنیتی این کشور را شامل منطقه ای "از خلیج فارس تا تنگه مالاکا، آسیای مرکزی و افغانستان، چین و آسیای جنوب غربی معرفی کرده است که از دید او باید اندیشه استراتژیک آنها به آن مناطق توجه داشته باشد (صدوقی، ۱۳۸۳: ۲۸-۹). هندوستان در سالهای اخیر توانسته است پایگاه نظامی "اینی" را در تاجیکستان به خدمت گرفته و نیروهای خود را در آنجا مستقر سازد (صدوقی، همان: ۷۳).

آنچه در بالا آمده بیان اجمالی سیاستها و مداخلات قدرتهای بزرگ است. این مداخلات به قدری گسترده بوده که به واقع امکان تعامل پویا میان کشورهای مناطق خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز و آسیای جنوبی را از بین برده است. حضور نیروهای نظامی قدرتهای فرامنطقه ای در، مداخلات سیاسی، روابط اقتصادی گسترده و طرحها و ابتکارات فرهنگی آثار خود را در گرایشهای رهبران سیاسی کشورهای جنوب غرب آسیا خواهد گذارد و آنها را از حصول اراده ای مشترک با سایر کشورهای همسایه برای حل مسائل مبتلا به دور می سازد و به عبارتی مانع از افزایش تواناییها در زمینه همکاری و مشارکت منطقه ای شده



است. اما اینگونه مداخلات تنها یکی از خواستگاه‌های فقدان شکل‌گیری الگوهای توسعه، پیشرفت و همکاری است. بنابر شواهد عینی کشورهای منطقه نیز در حضور قدرتهای فرامنطقه‌ای نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کردند.

### گرایش کشورهای آسیای جنوب غربی به قدرتهای فرامنطقه‌ای

از دیدگاه کانتوری و اشپیگل کشورهای پیرامونی نظام تابع (قدرتهای درجه و ریزقدرتها) که از انسجام، ارتباطات، قدرت، و ساختار روابط سستری نسبت به کشورهای مرکز برخوردارند، عمدتاً در پی یافتن متحدانی متحدانی خارج از منطقه هستند (کولایی، ۱۳۷۶: ۶). این اقدام به واسطه مقابله با تحمیلات قدرتهای منطقه و در راستای ایجاد موازنه شکل می‌گیرد. در آسیای جنوب غربی به غیر از ایران، همه کشورهای این مجموعه به نوعی خواهان حضور و مداخله قدرتهای خارجی در امور سیاسی و امنیتی خود و منطقه هستند. ج.ا.ایران خواهان خروج قدرتهای بیگانه از منطقه و بومی‌سازی سیاست در حوزه منافع ملی خود در خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز می‌باشد، لیکن سایر نیروهای منطقه یا پذیرای نیروهای خارجی هستند و یا روابط امنیتی و نظامی با این قدرتها برقرار نمودند. این تمایل اصولاً به واسطه مقابله با تهدیدات داخلی و منطقه‌ای شکل گرفته است.

برخلاف کشورهای دموکراتیک که رهبران سیاسی مقهورات خود را از محیط داخلی سیستم در یافت می‌دارند و مقهورات نیز که از محیط خارجی بر آنها تحمیل می‌گردد، در کشورهای غیر دموکراتیک- به طور خاص در کشورهای جنوب غربی آسیا- رهبران سیاسی برای تداوم حضورشان در رأس قدرت سیاسی به قدرتهای خارجی پشتگرم هستند. از دید این رهبران غیر دموکراتیک تهدیدات داخلی همسنگ با تهدیدات محیط بیرونی

است و لذا تلاش دارند تا با بهره برداری از فرصتهای محیط بین‌المللی با این تهدیدات مقابله نمایند. به طور نمونه رهبران کشورهای آسیای مرکزی به مسکو و پکن و عمده رهبران عرب به حمایتهای غرب مخصوصاً آمریکا دلخوش هستند.

به طور نمونه دولت غربگرای سنوره تنها با حمایت سیاسی، نظامی و اقتصادی واشنگتن و پاریس توانسته است در مقابل مخالفان شیعه خود مقاومت کند. در همین چارچوب واشنگتن کمکی ۷/۶ میلیارد دلاری البته به همراه حکام عرب برای وی در نظر گرفته است (نگاه کنید به: Ignatius, 2007). کمکی ۵۰۰ میلیون دلاری شامل تجهیزات دفاعی نیز در اختیار دولت سنوره قرار گرفته است (روزنامه ایران، ۱۳۸۵: ۵). کشورهای آسیای مرکزی نیز بعد از اینکه انقلاب لاله (یا زرد) در قرقیزستان رخ داد به مسکو و پکن (پیمان شانگهای) گرایش یافتند.

اما محیط امنیتی کشورهای جنوب غرب آسیا با تهدیدات سنتی دولت علیه دولت نیز روبرو است. برخلاف مناطقی چون اروپای غربی یا آمریکای شمالی که احتمال لشکرکشی یک کشور علیه دیگری دور از ذهن است و در واقع پذیرش گستره ارضی میان کشورها این مناطق دیده می‌شود، اما به واسطه وجود اختلافات ارضی و مرزی، اقلیتهای پراکنده و ... امکان حدوث جنگهای بین دولتی در آسیای جنوب غربی وجود دارد. به طور مثال جنگ هشت ساله عراق علیه ایران در مورد مرزها بوده در تاریخ ۱۹۷۵ در مورد آن کاملاً توافقات شکل گرفته بود. لذا قدرتهای دوم و ریزقدرتها خود را ناچار می‌بینند که در برابر قدرت اول منطقه از قدرتهای فرامنطقه‌ای بهره‌گیرند. واگذاری پایگاه‌های نظامی، خرید تسلیحاتی و همکاریهای اطلاعاتی در دستور کار قرار گرفته است.

به طور نمونه پس از ناکامی آمریکا در برقراری امنیت در عراق پس از اشغال این کشور زمزمه هایی مبنی بر ضرورت خروج نیروها از عراق در آمریکا مطرح گردید. اما در دیدار عبدالله پادشاه عربستان و دیک چنی معاون رئیس جمهور آمریکا در نوامبر ۲۰۰۶، عبدالله تهدید کرد که در صورتی که آمریکا نیروهای خود را از عراق خارج نکند، کشورش به حمایت از اقلیت سنی عراق خواهد پرداخت (wikipedia[B], 2007). وایت<sup>۱</sup> از مؤسسه خاورمیانه<sup>۲</sup> می گوید: سعودیها شدیداً نگران عقب نشینی آمریکا به واسطه نفوذ ایران و یک آمریکای خسته از جنگ هستند که آن مورد میزان تمایل آمریکا به درگیریها و حضور فعالانه واشنگتن را بیشتر محدود می کند. .... آنها می بینند که ستاره آمریکا در عراق قرار دارد و آن کشور می تواند با یک قدرت منطقه ای در حال نزاع که شامل تمام بازیگران و از جمله ایران می شود، برخورد کنند (به نقل از: Murphy, 2007).

همینطور شورای همکاری خلیج فارس یک نهادی فراملی است که نه به واسطه تمایل و تلاش اعضاء که به واسطه تجویزات واشنگتن با هدف موازنه در برابر قدرت ایران انقلابی و عراق (تحت امر صدام) با گرایشات شرقی شکل گرفت که البته مورد پذیرش کشورهای عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس بوده است. در قفقاز آذربایجان جهت مقابله با تهدیدات ارمنستان<sup>۳</sup> که تحت حمایت روسیه و ایران قرار دارد- به واشنگتن گرایش یافته و خواهان حضور نیروهای آمریکایی در خاک خود شده است. اخیراً نیز پایگاه آبشورون را در اختیار آنها قرار داده است. حتی گفته می شود که این کشور در آینده به ناتو خواهد پیوست.

1. W.White

2. Middle East Institute

مواردی که در فوق مطرح گردید تنها چند نمونه از مواردی است که نشان دهنده گرایش کشورهای منطقه به حضور قدرتهای خارجی است. این گرایش به تبع تهدیدات امنیتی داخلی و منطقه‌ای شکل می‌گیرد و از دید پژوهش از خواستگاه‌های حضور نیروهای خارجی و به موجب آن عدم افزایش قابلیت‌های کشورهای منطقه در یافتن الگوی بومی در زمینه همکاری و توسعه می‌باشد.

### نتیجه‌گیری

آسیای جنوب غربی با وجود داشتن پتانسیلهای قابل توجه در زمینه توسعه و پیشرفت منطقه‌ای، همچنان نتوانسته است الگو و ترتیبات لازمه جهت حصول آنرا بیابد. یافتن چنین الگویی نیازمند کسب بلوغ سیاسی خاصی می‌باشد که به واسطه حضور فزاینده قدرتهای خارجی بدست نیامده است. چنین حضوری که در همه ابعاد سیاسی- امنیتی، اقتصادی- تجاری و فرهنگی- ایدئولوژیک بوده است مانع از آن شده است که تعامل سازنده و نهادینه با دیگر رهبران سیاسی را بیاموزند.

آسیای جنوب غربی در فردای فروپاشی شوروی به لحاظ امنیتی، اقتصادی و فرهنگی اهمیت فزاینده‌ای یافته است، لذا تحت تأثیر چنین محرکهایی قدرتهای خارجی بالاخص ایالات متحده تمایل دارد که نفوذ خود را در این منطقه گسترش داده و تعمیق نماید. همچنین رهبران سیاسی کشورهای منطقه در جهت مقابله با تهدیدات داخلی و منطقه‌ای، حضور قدرتهای فرامنطقه‌ای را طلب می‌کنند که مجموعاً به عنوان دو خواستگاه جهانی شدن سیاست در منطقه و حضور فزاینده قدرتهای خارجی می‌باشد. لذا یکی از مهمترین نتایج این حضور این است که مانع از آن شده که کشورهای منطقه همکاری در جهت

توسعه را تمرین کنند و به الگوهای نهادی و سازمانی متناسب، همانند آنچه که در قالب اتحادیه اروپا در اروپا، نفتا در آمریکای شمالی، آسه آن آسیای جنوب شرقی و ... شکل گرفته دست یابند.



## منابع

- (۱) بازتاب (۱۳۸۵/۹/۲۴). تلاش روسیه برای واکسینه کردن قفقاز از انقلابهای رنگی، در: [www.baztab.com](http://www.baztab.com) کد خبر ۵۳۱۸۸
- (۲) روزنامه ایران (۱۳۸۵/۱۰/۳). کمک ۵۰۰ میلیون دلاری بوش به دولت سنیوره.
- (۳) سیف زاده، سید حسین (۱۳۷۸). اصول روابط بین الملل (الف و ب)، تهران: دادگستر.
- (۴) صدوقی، مرادعلی (۱۳۸۳). هند و تحول در رویکردهای استراتژیک، نامه دفاع ۳، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- (۵) صفوی، رحیم (۱۳۸۵). ۲۰۰ هزار نیروی نظامی آمریکا در منطقه به شدت آسیب پذیرند، در: [www.aftabnews.com](http://www.aftabnews.com)
- (۶) قوام، عبدالعلی (۱۳۸۰). اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران: سمت.
- (۷) کولایی، الهه (۱۳۷۶). سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: سمت.
- (۸) مجتهد زاده، پیروز (۱۳۸۱). جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: سمت.
- (۹) نوری، علیرضا [الف] (۱۳۸۶). جاه طلبی های نظامی روسیه، در: [www.iras.ir](http://www.iras.ir)
- (۱۰) نوری، علیرضا [ب] (۱۳۸۶). نوستالوژی پوتین، همشهری دیپلماتیک، نیمه مرداد، شماره هفدهم.
- (۱۱) یزدانی، عنایت ا... و شجاع، مرتضی (۱۳۸۵). نفت: ابزار قدرت در سده بیست و یک؛ آمریکا و نفت خلیج فارس، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره های ۲۲۳-۲۲۴.
- 12) Al-Hayat (2004). Greater Middle East Partnership Working Paper. At:
- 13) [www.meib.org/documentfile/040213.htm](http://www.meib.org/documentfile/040213.htm)
- 14) Brzezinski, Zbigniew (1997). The Grand Chess Board, New York, basic book.
- 15) Falk, Richard. Mendlvitz, Androw (1973). Regional Politics and World Order, San Francisco, W.H. Freedman Company.
- 16) Ignatius, David (2007). Rice's Strategic Reset. At:
- 17) [www.washingtonpost.com/wp-dyn/.....](http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/.....)
- 18) Hill, Fiona (2005). Beyond the Colored Revelation. at:
- 19) [www.brookings.edu](http://www.brookings.edu)
- 20) Murphy, Dan (2007). Saudi Step up in the Middle East. at:
- 21) <http://csmonitor.com/2007/0207/p01s03-wome.html>.
- 22) NATO (2005). NATO Transformation. At:
- 23) [www.Nato.int](http://www.Nato.int)

- 24) wikipedia[A] (2007). invasion of Afghanistan.at:
- 25) [Ftp://en.wikipedia.org/wiki/United\\_States\\_invasion\\_of\\_Afghanistan](http://en.wikipedia.org/wiki/United_States_invasion_of_Afghanistan).
- 26) wikipedia[B] (2007). invasion of Iraq.at:
- 27) [Ftp://en.wikipedia.org/wiki/2003\\_invasion\\_of\\_Iraq](http://en.wikipedia.org/wiki/2003_invasion_of_Iraq).
- 28) wikipedia[C] (2007). Multinational Force in Iraq. at:
- 29) [http://en.wikipedia.org/wiki/multinational\\_force\\_in\\_iraq](http://en.wikipedia.org/wiki/multinational_force_in_iraq).

